

دکتر یداله سعید نیا

در نوشتار قبلی به آسیب‌هایی که در مدرسه به نیروی سوم کمال یعنی فطرت می‌رسد، پرداخته شد. از آنجا که عملکرد محیط و از جمله مدرسه در این موضوع به مسایل دیگری هم کشیده می‌شود، این بحث با تفصیل بیشتری بررسی می‌شود.

یادآوری گردید که انسان نیازهایی اساسی دارد. منظور از نیاز اساسی نیازی است که حیات انسان به آن وابسته است، اعم از حیات مادی و معنوی، جسمی و روحی، فیزیولوژیک و روانی؛ به عبارت دیگر نیازهایی که کمبود آنها موانعی برای انسان بودن به عنوان نوعی متمایز از انواع دیگران جانوران است. اگرچه برخی از این نیازها در نوع انسان و برخی حیوانات مشترک است، اما برخی از آنها مختص انسان است و برخی هم اگرچه مشترک است ولی ویژگیهای آن در انسان و دیگر جانوران فرق دارد.

این نیازها طبق برخی نظریات روانشناسی (Maslow, 1970) بیان شد. معمولاً این نیازها دو دسته می‌شوند؛ نیازهای کمبود و نیازهای رشد. نیازهای کمبود خصوصیتی مانند زیر دارد:

1. تامین این نیازها عمدتاً از طرف محیط است.
2. فرد بعد از مدتی در این نیازها اشباع می‌شود.
3. اگر فردی در این نیازها در سالهای اول زندگی به اندازه کافی اشباع شود، در دوران بعد فقط بصورت گذرا به این نیازها برمی‌گردد.

برای مثال نیازهای فیزیولوژیک مانند غذا، لباس، و آمیزش با خوردن غذا، پوشیدن لباس، و ارتباط با جنس مخالف تامین می‌شود (محیط) و مسئله غذا و لباس و آمیزش مسئله اصلی فردی که این نیازها معمولاً در دسترسش هست، نیست بلکه هرگاه که فیزیولوژی بدن محتاج به آنها شود فرد انگیزه بدست آوردن آنها را پیدا می‌کند.

این در حالی است که اگر این نیازها برایش آماده نباشد و فرد گرسنگی زیادی را تحمل کرده باشد همه انگیزه‌اش معطوف به غذا می‌شود. فردی که محرومیت طولانی در مورد غذا تحمل کرده است مثلاً چند سال در کم غذایی شدید بوده است احتمال دارد این انگیزه همواره یک محرک قوی در وی باشد به طوریکه بسیاری از فعالیتهایش به نوعی مرتبط با تامین غذا و یا تنوع طلبی در غذا و یا پرخوری و غیره قرار گیرد (Maslow, 1970).

همین موضوع در مورد نیاز به آمیزش هم درست است. چه بسا موانع اجتماعی که برای تامین بموقع و کافی این نیاز در جامعه وجود دارد، نوعی خواهشهای غیرعادی و سیری ناپذیر در افراد ایجاد کرده باشد.

مثال دیگر نیازهای کمبود نیازهای ایمنی است. این ایمنی باید از طرف محیط تامین شود. افرادی که در محیطهای امنی از نظر اجتماعی و روانی زندگی می‌کنند این موضوع مسئله اصلی زندگی آنها نیست. این افراد تنها در مواقع بحرانی مانند جنگ، یا اختلافات خانوادگی و غیره این نیاز برایشان جدی می‌شود.

نیاز به محبت کردن و محبت دیدن و تعلق داشتن به گروه نیز از این دست است.

اما وقتی وارد عرصه نیاز به احترام و احساس ارزشمندی می‌شویم، موضوع ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. این نیاز ابتدائاً یک نیاز کمبود به حساب می‌آید. زیرا محیط در دادن این احساس به فرد

نقش بسیار مهمی دارد. اگر فردی در کاری از خود لیاقت نشان داد و کار مهمی یا قابل توجه و تحسینی انجام دهد که قابلیت‌های او را نشان می‌دهد ولی محیط عکس العمل مناسبی مانند توجه و تایید و تحسین انجام ندهد، این نیاز تأمین نمی‌شود. اما بتدریج احساس ارزشمند و موثر بودن درونی می‌شود و فرد به خودباوری می‌رسد. از این نقطه به بعد این نیاز تبدیل به نیاز رشد می‌شود (Rowan, 1999).

نیازهای رشد هم خصوصیتی دارند (Rogers, 1980) که از جمله این است:

1. عمدتاً از درون تأمین می‌شود.

2. حد اشباعی معمولاً برای آن وجود ندارد.

3. این نیازها مختص انسانها است و مستقیماً به کمال فرد مربوط می‌شود.

نیازهایی مانند نیاز به ارزشمندی (با توضیح بالا)، نیاز به شکوفایی استعدادهای خود، نیاز به دانستن و فهمیدن (Maslow, 1970)، و نیازهای ماوراء خود (Huitt, 2001) از جمله نیازهای رشد هستند.

فطرت در این نوشته یعنی تمایل درونی به سمت ارزشمند بودن، شکوفاسازی استعدادهای خود، فهمیدن و دانستن، و نعدوستی و عدالت طلبی و غیره.

مقید و مشروط کردن تأمین نیازهای اساسی کمبود به هر شرطی، هیچ نقشی در تکامل انسان ندارد. زیرا بدون تأمین آنها اساساً نیازهای رشد در انسان پیدا نمی‌شود (مازلو، 1970). مثلاً کسی که امنیت او در خطر است اساساً چیزی به مفهوم شکوفا کردن استعداد خود در وی شکل نمی‌گیرد.

می‌دهد بهره می‌برد و با سلب آرامش کودکان و در اختیار گرفتن منابع تامین نیازهای کودکان، به نیازهای اساسی خود سامان می‌دهد.

سوالی که معلمین معمولاً در این گونه بحث با آن مواجه می‌شوند این است که اگر آنها نیازهای ایمنی (و البته پیش از آن، فیزیولوژیک) و نیاز به محبت و تعلق کودکان را بدون پیش شرط تأمین کنند، دیگر ابزاری برای وادار کردن کودکان به درس خواندن ندارند. آنها به خود می‌گویند که اگر کودک نه بترسد و حساب ببرد، نه نیاز به توجه من داشته باشد (چون همواره در حال توجه به وی هستم)، نه رودربایستی با من داشته باشد (چون او را در محذور قرار نمی‌دهم)، نه نگران مقایسه شدن با دیگران باشد (چون آنها را مقایسه نمی‌کنم که احساس امنیت را از دست بدهند)، نه رفتن به اردو را مشروط به برنده شدن و رتبه او کنم (چون همه به اردو برده می‌شوند تا نیاز به تعلق آنها و مورد توجه بودن و طرد نشدن تامین شود) آنگاه برای چه باید درس بخواند؟! چرا باید در کلاس به درس گوش کند، چرا باید تکالیفش را به موقع بنویسد، چرا باید به معلم احترام بگذارد؟! در واقع سوالاتی سختی است. اگر جوابی برای این سوال ندارید، یعنی لازم است دوباره، این نوشتارها را از شماره یک به دقت بخوانید.

آنچه ابتدائاً به ذهن می‌رسد این است که این سوال واقعا مهم و لازم است که چرا باید کودک درس بخواند؟ آنچه در بالا ذکر شد هیچ یک هدفی برای درس خواندن نبود، بلکه ابزارهایی برای وادار کردن آنها به درس خواندن بود. قطعاً معلمین جواب این سوال را می‌دانند: آنها باید درس بخوانند تا دانش و مهارت و توانایی پیدا کنند. اما چرا این هدف‌های اصلی و غایت‌های واقعی از درس خواندن برای کودکان انگیزه لازم را فراهم نمی‌کند؛ و این باعث می‌شود که معلمین با روشهای بالا آنها را وادار به درس خواندن کنند.

قبل از جواب به این سوال دوباره توجه داده می‌شود که اساساً درس خواندن با انگیزه‌های کمبود، منجر به کمال نمی‌شود (Maslow, 1968). حتی رسیدن به دانش (که محصول بیش از 90٪ نوع آموزش ما است) و یا مهارت و توانایی (هرچند که آموزش ما بندرت به این هدف می‌رسد) نیز با کمال فرد ارتباط مستقیم ندارد. مثلاً آیا فردی که تمام تمایلات درونی وی و استعداد‌های واقعی او و آرزوهای او مهندسی نقشه‌برداری بوده است ولی اکنون دانش، مهارت و توانایی یک پزشک را دارد، سعادت مند است؟ (اگرچه روشهای فوق عمدتاً به موفقیت‌های بسیار ناچیز منجر می‌شود و به مقصد هم نمی‌رسد).

علاوه بر آن، این نوع آموزش حتی اگر منجر به دانش و مهارت و توانایی شود، در کنار آن عوارض روانی زیادی هم ایجاد می‌کند که زندگی را شخصی فرد را مختل می‌کند.

توجه شود که در اینجا تلاش نمی‌شود که همه مدارس، همه معلمان، همه مسئولین و همه سیستم آموزشی را یکجا در این تحلیل مورد نقد قرار دهیم ولی این رو یه جاری و غالب است. همچنین ادعا نمی‌شود که همه محصول مدارس، مشخصاتی نظیر آنچه ذکر شد دارند ولی عمده محصولات این چنین است.

مواردی که منجر به نتیجه‌ای متفاوت می‌شود می‌تواند ناشی از موارد زیر باشد:

- برخی معلمان با درک واقعی نیازهای کودک و تامین آنها، آنها را به انگیزه‌های رشد می‌رسانند.

- برخی کودکان به دلیل رشد کردن در خانواده‌هایی که آنها را متعادل رشد داده‌اند، در مدارس خود را با شرایط وفق می‌دهند و اساساً چون انگیزه‌ی کمال را دارا هستند،

خواسته‌های معلمین هم خود بخود تامین می‌شود و لذا در چرخه معیوب ذکر شده قرار نمی‌گیرد.

- هدف‌های محدود سیستم آموزش، ممکن است با کمال برخی افراد متناسب از کار درآید. برای این کودکان نیز محدودیت‌ها و فشارهای فوق از طرف مدرسه ایجاد نمی‌شود و از این آسیب‌ها در امان می‌مانند.

- برخی خانواده‌ها به دلیل عملکرد درست، تاثیر بسیار قوی در کودکان دارند بطوریکه حتی در شرایط تنش زای مدارس خود را حفظ می‌کنند و با کمترین آسیب از آنها عبور می‌کنند.

اما جواب به سوال ذکر شده در بالا، باید تقریباً واضح باشد. اگر نیازهای اساسی کودکان به درستی، به موقع و بدون پیش شرط تامین شود، انتخاب او سلب نشود و قدرت تحلیل و تفکر او پرورش یافته باشد، خود بهترین تصمیم را می‌گیرد. اگر درس خواندن نیاز او باشد، خود به طرف آن خواهد رفت. اگرچه ممکن است نحوه درس خواندن، میزان درس خواندن، موضوعات مورد علاقه و غیره این افراد مانند هم نباشد و یکسان سازی مورد نظر مدارس تأمین نشود.

مواعی که معلمین و مدارس برای اینگونه عملکرد دارند می‌تواند این‌ها باشد:

- معلمین، خود افراد رشد یافته‌ای نیستند و لذا با قربانی کردن کودکان، نیازهای اساسی خود را تامین می‌کنند.

- معلمین تحت فشار مدرسه، والدین و سیستم آموزش قرار دارند و مجبورند از چنین روش‌هایی استفاده کنند تا خروجی (محصول) مورد نظر آنها تامین شود.

در مورد اول اشاراتی در این نوشتار انجام شد و بعداً تفصیل بیشتری انجام می‌شود. در مورد دوم باید گفت، به واقع چنین مشکلی وجود دارد. یعنی حتی اگر معلمین بخواهند، بدانند و بتوانند که به درستی عمل کنند، فشارهای فوق مانعی اساسی برای تحقق آن است.

منابع

مازلو، ابراهام، 1970، انگیزش و شخصیت، ویرایش دوم، ترجمه * انتشارات آستان قدس

Rogers C. R. (1980). *Freedom to Learn for 80s*. New York: Free Press.

Maslow, A. H. (1970). *Motivation and Personality* (2nd ed.). New York: Harper & Row.

Huitt, W. (2001). Motivation to Learn: An Overview. *Educational Psychology Interactive*. Valdosta, GA: Valdosta State University. Retrieved Dec. 15, 2006 from: <http://chiron.valdosta.edu/whuitt/col/motivation/motivate.html>.

Rowan, J. (1999). Ascent and Descent in Maslow's Theory. *Journal of Humanistic Psychology*; 39; 125

Maslow, A. H. (1968). Some Educational Implications of Humanistic Psychologies. *Harvard Educational Review*, 38(4), 685-696.